

پیش بینی آینده جامعه بشری

انسان ها طبیعتاً مایل اند که آینده را پیش بینی کنند، زیرا علاقه دارند که بدانند در آینده چه حوادثی رخ می دهد و وضعیت آنان در آن زمان چگونه خواهد بود. از جوامع ابتدایی گرفته تا جوامع مدرن غربی که خود را متمدن می دانند فالبین ها در گوشه های سرک ها مصروف دیدن بخت و طالع و سرنوشت آینده مراجعین خود هستند. مردم هم صرف نظر از این که به کدام جامعه تعلق داشته باشند یا چقدر تحصیل کرده اند یا در کدام سطح علمی، اقتصادی یا اجتماعی قرار دارند، در ته دل شان خوش دارند که سرنوشت آینده شان را بدانند. به همین ترتیب جوامع و انجمن ها یا سازمان هایی به سطوح مختلف، خصوصاً در جوامع توسعه یافته، مصروف پیش بینی هایی برای جامعه انسانی در کل هستند و به اساس آن راهکار هایی را می سنجدند تا در آن آینده بی که پیش بینی می کنند وضعیت بهتری را از قبل برای خود و جامعه ایشان در نظر بگیرند. مراکز تفکر و تدبیر (strategic think-tanks) و غیره در اکثر این کشور ها با استخدام بر گزیده ترین افراد از بخش های مختلف علوم طبیعی یا اجتماعی مصروف این نوع پیش بینی ها و یا آینده سازی ها هستند.

در این بحث کوشش می شود که به دو سؤال پاسخ ارایه بداریم، و یا حد اقل چوکات فکری برای حل این دو پرسش طرح کنیم تا بعداً به اساس آن هرکس بتواند نتیجه گیری خودش را بکند.

سؤال اول این است که آیا امکان دارد آینده را پیش بینی کرد یا خیر؟

سؤال دوم این که اگر امکان دارد آینده یک شخص یا یک جامعه را پیش بینی کرد پس به کدام اساس و میخانیکیت ها می شود آن را به تصرف آورد و اگر امکان ندارد که آینده یک شخص یا جامعه را پیش بینی کرد پس این افراد یا موسساتی که به فکر و تدبیر در مورد آینده مصروف اند چه می کنند؟

برای ارایه پاسخ به هرکدام از این پرسش ها ناچار از نظریات علمی، فلسفی، دینی، اجتماعی و هم تجارب زنده گی و نظریات آنانی که عملاً مصروف تفکر مدبرانه (strategic thinking) هستند مدد بگیریم.

برای پاسخ به سؤال اول لاجرم در مورد مفهوم زمان که یک بحث فلسفی است و گاهی هم به مبحث دین داخل می شود سخن خود را آغاز کنیم. اگر نظریات فلسفی ارایه شده در مورد زمان را به صورت کل تقسیم بندی کنیم سه نظر به شکل عمده جلوه گر می شوند که هر کدام طرفداران خودشان را دارند.

نظر اول در مورد زمان این است که زمان را منحیث یک پدیده مستقل از همه چیز های دیگر می داند که به مانند یک خط مستقیم که از یک نقطه ابتدایی آغاز شده و به یک نقطه نهایی ختم می شود. مانند یک خط طویل که می توانیم آن را کیلومتر ها، متر ها، سانتی متر ها و بلاخره نقطه ها تجزیه کنیم، زمان هم به قرن ها و سال ها و ماه ها و بالاخره لحظه ها می تواند منقسم شود. از این که این لحظه ها تا چه اندازه تجزیه شده می توانند و بالاخره آیا به شکل پیوسته اند یا هر لحظه جدا از هم قرار دارد، برای فعلاً می گذریم و آنچه که در این نظریه مهم است این است که ما هم به حیث یک انسان یا جامعه در یک نقطه یا لحظه از این زمان داخل آن می شویم و مدتی را با آن سیر می کنیم و بعداً نا پدید می شویم. هر کسی یا جامعه بی یا پدیده بی به همین ترتیب در یک لحظه داخل آن می شود، عمر خود را سپری می کند و بالاخره هم از بین می رود و تنها خاطره اش باقی می ماند. البته این نظر از جمله معمول ترین نظریه هایی است که اکثراً تصور شده است و حتی اشخاص معمولی هم بدون کدام فکر عمیقی به همین نتیجه می رسند.

آن هایی که جهان را با دید علمی تجربی مشاهده می کنند، به این نظر اند که تمام حوادث در این خط زمان یکی با دیگری رابطه دارد که آن رابطه را علییت می گویند، یعنی هر پدیده بی باعث می شود که یک پدیده دیگری به وجود آید و به همین ترتیب پدیده ها مانند زنجیر با همدیگر ارتباط محکم دارند که یکی سبب دیگری می شوند. این نظریه که به آن دیترمنیزم یا جبر علمی می گویند وقایع و حوادث را از روی اسباب آن ها می جوید، و به همین ترتیب می خواهد تا قوانینی را دریابد که این رابطه بین علت و معلول را تشریح می کند. قوانین فزیک از قبیل قانون جاذبه، قانون عطالت و قوانین کیمیاوی مانند قانون تمایل به انرژی حد اصفری سیستم ها، قوانین بیولوژیکی مانند قانون وراثت همه به همین گونه مظهر نظریه علت و معلول اند، و هدف از کشف و تشریح این قوانین هم همان پیش بینی و بالاخره تحت کنترل در آوردن طبیعت است. زیرا اگر بدانیم که قانون جاذبه به چه نوع و به چگونه عمل می کند و در کجا نمی تواند عمل کند، می توانیم راه هایی را دریابیم که از این قانون در عمل استفاده کنیم. رشد تکنالوجی بیشتر مؤلد همین کشفیات و پیش بینی ها است. بعضی از دانشمندان علوم انسانی از قبیل روانشناسان، جامعه شناسان و علمای سیاست و اقتصاد و تاریخ و غیره هم با استفاده از این دریافت ها و دست آورد های علوم تجربی می خواهند قوانینی را کشف کنند که زنده گی انسان ها را تنظیم می کند، تا به آن واسطه تدابیری بسنجدند تا از نتایج ناگوار جلوگیری کنند و از نتایج گوارای آن لذت ببرند، چنانچه در علوم طبیعی مورد نظر است. البته این دانشمندان آنچه را که به نام اراده آزاد یاد می شود و انسان

ها با داشتن آن بر خود فخر می کنند، قبول کرده نمی توانند. زیرا اگر چنین پدیده بی را قبول کنند دیگر امکان ندارد که قانون همه گانی برای تحولات زنده گی انسان ها کشف کنند. علمایی چون کارل مارکس که جوامع انسانی را به دوره هایی تقسیم می کرد که از کمون اولیه شروع و به کمونیزم ختم می شود، و یا هم آن هایی که فکر می کردند جوامع از یک حالت دین گرایی یا اخرت گرایی تکامل می کنند و به بی دینی یا دنیا گرایی می گروند از جمله این دانشمندان محسوب می شوند.

آنهایی که دنیا را از دیدگاه دینی با این طرز دید مشاهده می کنند، دست علت العال یا خالق اعظم را در تمام کاینات می بینند که نقشه و پلان هر کاری را از قبل طرح کرده است و اینک عملی می کند. این نظر هم فرق زیادی با نظر جبر علمی ندارد تنها تفاوت در این است که در اینجا کوشش نمی شود که اسباب حوادث جستجو شود فقط باید به خدا توصل جست و از او خواست که آنچه بهتر است انجام دهد، ولی عده بی از این ها هم چون می دانند که آنچه شدنی است می شود، این توصل جستن به خدا هم چیزی را تغییر نخواهد داد، پس بیگانه راه این است که «منتظر سرنوشت و قسمت خود باشیم تا چه می شود!». البته این گروه مردم هم به پیش بینی ها پناه می برند ولی پیش بینی های آنان کدام سبب یا عامل علمی یا خاصی را تعقیب نمی کند، فقط به این باور اند که بعضی از اشخاص با توانایی خدا داده می توانند آینده را پیش بینی کنند. بازار اکثر فالبین ها در نقاط مختلف جهان از باعث این گونه اشخاص گرم است. این گروه هم مانند دانشمندان طرفدار جبر علمی، اراده آزاد انسان را قبول نمی کنند. اگر دانشمندان علوم تجربی می گویند که تنها علیت است که همه کار ها را می کند، و اگر ظاهراً ما کاری را به اراده خود مان می کنیم هم در همان اراده کردن مان اسبابی نهفته است که شاید در کوتاه مدت از درک آن عاجز باشیم، این گروه هم به این نظر اند که همه کار ها از قبل طرح ریزی شده است و اراده آزاد ما هم جزئی از آن است، و اگر ما ظاهراً به کاری اراده هم می کنیم آن اراده از خدا یا سایر قوت های فوق طبیعی بوده است و ما در این زمینه نه مسئولیتی داریم و نه هم کدام صلاحیتی.

از نظر اخلاقی و اجتماعی کسانی که به نظر جبر علمی متمایل اند عموماً مخالف مجازات اند زیرا به این عقیده اند که انسان ها اگر کار خرابی را هم می کنند، به نسبت بعضی عوامل و اسبابی است که از قبل وجود داشته است و باید آن اسباب را دریافت و از بین برد. آن هایی که طرفدار نظریه جبری قسمت هستند، و حوادث را همه به گردن تقدیر و قسمت می اندازند کدام دیدگاه خاص اخلاقی ندارند، ولی نتیجه عملی آن به وجود آوردن جامعه بی است که در آن افراد بی توجه، بی مسئولیت و بی صلاحیت بوده که همیشه باید شکایت کنند و دیگر کاری از آن ها ساخته نیست، چنین جوامع همیشه مورد تجاوز، تخریب، و استثمار دیگران قرار می گیرند.

این ها از جمله کسانی که بودند که زمان را منحنی یک خط مستقیم فرض می کنند که به صورت مستقل از یک نقطه آغاز و به یک نقطه دیگر ختم می شود و چه دیدگاه علمی داشته باشند یا دینی، به پیش بینی باور مند اند و معتقد اند که آینده قابل پیش بینی است، صرف گروه اولی که از نظر علمی به این نتیجه می رسند آینده را قابل تصرف و تغیر پذیر می دانند (با تغیر آوردن در اسباب علل) اما گروهی که آن را نتیجه تقدیر می دانند کاملاً آن را غیر قابل تغیر می دانند، و پیش بینی آنان صرف یک حالت روانی است و بس.

نظریه دوم در مورد زمان به گونه بی است که زمان را به شکل دورانی می بینند، یعنی زمان مانند نظریه قبلی مستقل از سایر پدیده ها وجود دارد ولی آغاز و انجالی ندارد، یعنی همیشه به شکل دورانی سیر می کند و معلوم نیست که آغاز آن در کجا است و انجام آن در کجا خواهد بود.

آن هایی که از دیدگاه علمی به این نتیجه رسیده اند مانند نیچر مدال اند که چون انرجی و بالاخره تعداد اتم ها و مالکول ها یا ماده در کاینات معین است، یعنی نه زیاد می شود و نه کم، پس تعداد حرکاتی که این ماده انجام داده می تواند نیز بالاخره محدود است. بعد از این که تمام امکانات تمام شد، راهی دیگری نیست مگر این که این حرکت ها دو باره به مانده قبل شروع شود. مثلاً اگر دنیا را به یک تخته شطرنج تشبیه کنیم تعداد مهره ها و حرکت هایی که آن ها انجام داده می توانند هر قدر زیاد هم که باشد باز هم محدود است، بعد از خلاصی این حرکت ها به همان گونه که آغاز شده بود از سر تکرار می شود. نتیجه با این نظر خودش تیوری را به نام رجعت ابدی که در آن ابر مرد یا سوپر منی همیشه به تکرار می آید تشریح کرده است.

آن هایی که از دیدگاه دینی به این نتیجه می رسند معتقد اند که انسان و آینده اش هم تکرار شده می رود (در همین دنیا) و اگر انسان کار خوبی می کند، دوباره در یک خانواده بلند تر (از نظر اجتماعی و موقف) تولد می شود و زنده گی خوبی می کند، و اگر کار بدی می کند در یک موقف اجتماعی پایین تر به دنیا می آید و رنج می برد، حتی گاهی انسان ها در زنده گی تکراری خویش به صورت حیواناتی می آیند که رنج بیشتری می برند.

این نظر اگرچه یک بنیاد اخلاقی برای اجتماع ایجاد می کند، ولی در مقابل موقف های اجتماعی پایین و بالا و به اصطلاح کست ها را منحنی پدیده های طبیعی و خدادادی می دانند و بلکه رنج و درد طبقه های پایین اجتماع را ناشی از اعمال بدی که در زنده گی های قبلی خود کرده اند، منحنی یک پدیده طبیعی می نگرند که امروزه به جز در دین

هندویی این نظریه چندان طرفداری ندارد، و حتی مصلحان دین هندویی هم در این تلاش اند که اگر تعبیرات خودشان را به گونه بی اصلاح کنند تا این طبقات اجتماعی و کست ها را از بین ببرند، اما به مشکل روبه رو هستند. کسانی که زمان را دورانی می دانند، هم چنان معتقد به پیش بینی هستند چون می دانند که آینده اصلاً بارها آمده و تکرار شده و هم تکرار می شود، پس می شود آن را پیش بینی کرد، اما چون این تکرار همیشه در یک مدار قرار دارد، به تغییر و تصرف آینده چندان خوشبین و معتقد نیستند. در میان این گروه نیز طالع بینان و فالبین ها بازار پر رونقی دارند.

در پهلوی این دو نظریه راجع به زمان، نظر سومی هم وجود دارد و آن این است که زمان را نه به شکل مستقل از سایر پدیده ها می داند بلکه زمان را مانند مکان یکی از خواص ماده می دانند، یعنی ماده همان طوری که مکانی را ضرورت دارد و با پیدایش خویش آن را می سازد، زمانی را نیز ایجاد می کند، و اگر ماده نیست شود، زمان و مکان هر دو از بین می روند، یعنی زمان کدام مفهوم مستقل از ماده نیست. به این ترتیب هر ماده همان گونه که مکان خودش را دارد، زمان خودش را هم دارد و معیاراتی چون لحظه، و سال و ماه و ساعت همه معیارات نسبی است که از کدام مکان (ماده) اندازه می شوند. به اساس این نظریه زمان مانند خطی از قبل ترسیم شده بی نیست که ما در آن شامل می شویم، بلکه با پیدایش و حرکت خود ما این خط را ترسیم کرده می رویم، و اگر ما حرکت نکنیم، زمان هم می ایستد، همان طوری که اگر الکترون ها به دور هسته اتم گردش نکنند، مکان و زمان هر دو از بین می روند.

آن هایی که از نظر علمی به این نتیجه رسیده اند بیشتر نظریات و کشفیات جدید علوم طبیعی آن ها را متأثر ساخته است، مثلاً تیوری نسبیت انشتین که زمان را از مطلق بودن و مستقل بودن رها کرده است، نظریه کوانتم که حرکت الکترون ها را غیر قابل پیش بینی می داند، نظریه کیهاس که نتیجه گیری می کند که اکثر سیستم های کیمیاوی، فیزیکی و بیولوژیکی حرکاتی دارند که غیر قابل پیش بینی است و نظریه تکامل انواع در بیولوژی. البته این ها آن نظریه علییت را قبول دارند، اما معتقد اند که علییت کل حقیقت را نشان داده نمی تواند، بسیار مسایل دیگری هم است که از نظر علییت به مفهوم فعلی آن نمی توان آن را اندازه نمود و در حرکت و جهت حرکت سیستم ها نقش دارند. این ها به عوض آن که آینده را به شکل قطع پیش بینی کنند، نظریه احتمالات را پیش می کنند، و به احتمال پیش بینی می کنند که چنین یا چنان خواهد شد. و احتمالی که صد فیصد قابل پیش بینی باشد در این جا تقریباً صفر است، یعنی در دقیق ترین محاسبات باز هم احتمال می تواند نود و نه عشاریه چند فیصد باشد، و به صد فیصد معتقد نیستند.

این نظریه که ساحه علوم طبیعی و انسانی همه را امروزه فرا گرفته است همیشه مصروف سنجیدن احتمالات اند و به تقریب گفته می توانیم که علم امروزه به اساس همین نظریه حرکت می کند و پیش می رود. این ها البته به اراده ازاد نیز معتقد اند و در پهلوی سایر اسباب و علل وقوع حوادث برای آن هم نقشی قایل اند، و آینده را قابل تغییر می دانند نه ثابت. کسانی که از دیدگاه دینی به این نتیجه می رسند، در واقع باز هم خداوند را مبدأ و منشا و خالق تمام کاینات می دانند، ولی در پهلوی آن به این نظر اند که فعل آفرینش و کار خداوند چنانی نیست که زمانی نقشه و پلان طرح کرده باشد و اکنون آن پلان را عملی کند، و حتی خودش نتواند که از آن پلان سرپیچی کند. بلکه خداوند را قادر و عالم و در عین زمان مدبر و با اراده می دانند و معتقد اند که «خداوند می کند هر چه خواهد»، به کدام طرح و پلان و نقشه بی از قبل طرح شده پایبند نیست. این ها حتی تقدیر را هم قابل تغییر می دانند. علامه اقبال فیلسوف مسلمان شرق، به این نظر است که:

گر ز یک تقدیر خون گردد جگر
خواه از حق حکم تقدیر دگر
تو اگر تقدیر نو خواهی رواست
زانکه تقدیرات حق لانتهاست

این ها به اراده ازاد آدمی معتقد اند و به این باور اند که همانطوری که خداوند از علم، و حیات، و قدرت و سمع و بصر و غیره صفات خود به آدمی بخشیده است، از اراده خود هم به او داده است، پس انسان اگر تصمیم می گیرد کاری را بکند، دیگر خودش مسؤلیت خوبی و بدی نتیجه آن را دارد. از نظر این ها زمان به گونه بی که در فهم ما می آید و به آینده و گذشته و حال تقسیم می شود، در نزد خداوند چنین نیست، در آن جا فقط زمان حال وجود دارد و بس. اقبال از اکنون فوق الابدی یاد می کند، یعنی آن لحظه بی که در خود عمر تمام خلقت را نهفته دارد. یعنی اگر از دیدگاه ما که دیدگاه کثرت است به زمان ببینیم میلیون ها سال از خلقت گذشته و میلیون ها سال دیگر هم در پیش است، ولی از دیدگاه وحدت یک لحظه است لحظه بی که در جریان است نه ایستان.

به این ترتیب طرفداران این نظریه تنها زمان حال را زمان واقعی می دانند و آینده را یک احتمالی می دانند که احتمال دارد وجود نداشته باشد و هم احتمالات زیاد دیگری دارد که به شکل صد فیصد قابل پیش بینی نیست. و چون انسان دارای اراده ازاد است، بنا می تواند تمام احتمالات سنجیده شده را باز هم نادیده گرفته و جهتی را انتخاب کند که احتمال آن تقریباً صفر بود. به این گونه پیش بینی از نظر این مردم امر غیر عقلانی و بیهوده بی می آید. به فالبین ها و پیشگو ها و غیب گو ها هیچ التفاتی ندارند، و در جایی که این ها اکثریت داشته باشند، بازار پیشگو ها و غیب گو ها خیلی سرد

است. و هم چنان چون انسان را با اراده آزاد می دانند، وی را مسؤول اعمال و تصمیم هایش نیز می دانند، صواب و عقاب و پاداش و جزا در نزد این ها نتیجه تصمیم گیری ارادی انسان است. به این ترتیب این ها نه تنها این که پیش بینی کننده منفعل و منتظر آینده نیستند، بلکه آینده را با قدرت و علم و اراده خود شان می سازند. معتقد اند که **آینده قابل پیش بینی نیست، اما قابل ساختن است.** البته تعداد زیادی از موسسات و سازمان هایی که مصروف تفکر مدبرانه (strategic thinking) هستند، از جمله همین مردمان هستند. آن ها به این مصروف نیستند که پیش بینی کنند آینده اجتماع بشری چگونه خواهد بود، بلکه فعالانه در امر ساختن آینده پی هستند که خودشان می خواهند. البته چون جامعه متشکل از افراد است که همه دارای اراده ازاد هستند، بعضاً چنان واقع می شود که خواست آنان با خواست سایر افراد در تقابل آمده و یک آینده پی پدید می آید که احتمال آن بسیار ناچیز می نمود، و یا کاملاً مخالف خواست آنان است. اما باز هم این امر را یک پدیده طبیعی تلقی کرده و برای ساختن آینده دیگری از این حالت پدید آمده در تلاش می شوند. به این ترتیب تاریخ بشری، و تاریخ جامعه انسانی نه چنان است که مارکس پیش بینی کرده بود و یا سایرین، بلکه چنانی است که مردم می خواهند باشد. ولی چون این خواست های مردم همه به یک جهت نیست، بعضاً خواست یک فرد جهت حرکت اجتماع را کاملاً به جانب غیر متوقع تغییر می دهد، لهذا آینده جامعه بشری غیر قابل پیش بینی است. ولی اگر افراد به آینده علاقه مندی داشته باشند، می توانند در ساختن آن فعالانه سهم بگیرند، اگر صد فیصد به خواست خودشان نتوانند (که اکثراً نمی توانند) آن را بسازند، البته می توانند خواست خود را در آن بگنجانند.

پایان